

۱

بنام خداوند جان و خرد
بعد الحمد والصلوة گرامی مقاله
پژوهنده ارجمند جناب آقای سید
محمد راستگو دامت فضائله تامه را
ذیل عنوان: «شیخ جام در انس
التائبین»، در شماره ششم از مجله وزین
«آینه پژوهش» زیارت کردم. این نشریه از
آغاز طلوعش به تصدیق همگان،
خورشیدآسا در پرتو روشنگری های
بی دریغ خود عملاً ثابت نموده که نه فقط
«مرآة التحقیق» که به راستی «طریق التحقیق»
است؛ مزید توفیق و دلگرمی گردانندگان
عزیز مجله را در ادامه شیوه مرضیه جاری و
نشر منظم آن صمیمانه خواستارم.

باری؛ محصل و نقاوه غالب آنچه
اصحاب لغت و ادب دریاب معنی و شیوه
درست «نقد» آورده اند، و به تعبیر دیگر
جمع و تلفیقی از بیشتر اسلوب های رنده و
صحیح نقادی، بنام ایزد، در آن مقاله به
وضوح ملحوظ و مشهود بود.

نویسنده فاضل خود به خوبی می دانند
که از ضوابط و رموز عمده «نقد»، شناخت
ارزش و بهای هر اثر، و سنجش و داوری و
احتکام درباره آن در میزانی عدل و بی
طرفانه، و پس آنگاه به دست دادن سره از
ناسره، و تعیین دقیق مقدار هنگ و سنگ در
آن است. از ضوابط نخستین دست یازیدن
به این کار: ذوق سلیم، خبرت و بصیرت،
و به موازات آن رعایت جانب «مروت»، و
«نصفت» است. ایضا آشنایی مستقد است با
موضوع و مبحث مورد «نقد»، و احاطه
واشراف همه جوانبه او بر اثری که در

۲

«قسطنس نقد» می سنجد؛ هر آنگاه که این
مقدمات و مبانی فراهم آمد، حاصل
جمعش بی گمان از نوع کاز شگرف و
استادانه جناب سید محمد راستگو است،
ایده الله تعالی بحسن توفیقه.

و هم وقوف کلی دارند که در این میان
بررسی مقالات و مقامات اکابر صوفیه و
مشایخ قوم در حوزه «نقد» از اهمیت
ویژه ای برخوردار است: کاری است هول
انگیز، لغزنده، و پرمخاطره درخور مردان
کار، مستلزم رعایت ضوابط و شرایط، و
حصول استعداد و لیانت مخصوصی.

نمونه را بنگریم به کتاب مستطاب «انس
التائبین»، این تصنیف منیف، اثر
سوخته بادیه بی سرانجام عشق، اعنی احمد
جام نامقی مشتهر به ژنده پیل. کسی
می تواند در وادی نقد آن قدم بنهد، و در آن
باب قلم بزند، که خود خربستن چندی
دردی کش خمخانه طریقت بوده، و از
شراب وصال معرفت جامی چند در کشیده
باشد، و در نتیجه از قابلیت و توان غور و
تعمق در همه زوایای روح و جان شیخ از
نصیبی وافر بهره مند بوده باشد و لاغیر:
«دل سوخته داند که دل سوخته چون است»
آری؛ این مهم را سرور و حال و جذبه و
سوزی پایدار بایستی، راستین و از جان
برآمده:

فرق است سوز کز جان خیزد
با آن که به رسماتش بر خود بندی!
فی الجملة ناقدی سرآمد و پهلوان باید
که شعله شوق، و نائرة عشق، هستیت او را
سرایا مشتمل ساخته، و از دود و کدورت

۳

خامی و ناپختگی در بود و وجودش
نشانی پیدانه: «آتش چو همه گرفت / کم
گردد دود». و هم ذوقی و مهارتی زائد
الوصف در استخدام الفاظ، و گزینش
واژگان و اصطلاحات و تعبیراتی زوال و
فخیم، متناسب و درخور مفاهیم و معانی
باصلاحت متن، تا بتواند بار سنگین آن همه
معانی را بردوش کشد، و به سر منزل
مطلوب برساند، و به هوش باشد که در این
بیابان بی قریاد، غول مردم افکن و سوسه و
سفسطه، گستاخی و عیب جوئی، لفظ
بازی و شهرت طلبی، و تسویه حساب های
شخصی که دست مایه مثنی نوظلمان کهنه
کار است، راه بر او نزنند، و او را از مسیر
واقعیت ها منحرف نسازد... من از مفصل
این نکته مجملی گفتم، و هذا فصل
لا یتقضى الی یوم الفصل.

دعاگر که مبلغی دیرباز و دراز آهنگ از
نقد عمر گرانمایه بر سر مؤنست با «انس
التائبین» نهاده، نیک می داند که هنر جناب
راستگو، فاضل عارف، در نقد و تفسیر آن
اثر، به بیان «بیهقی» از چه لونی است؛
کاری بود بدیع و نوآیین، مستطرف و جامع
الاطراف، الگویی تمام عیار، و سرمشقی
آموزنده و جان دار برای دیگر کسان که به
قصد «نقد» قلم برمی گیرند، به راستی:
لمثل هذا فلیعمل العاملون.

«انس التائبین» و نظایر معدودش،
حکایت حال، و زبان حال و دل نویسنده آن
است. اثری است که رابطه سالم، منطقی،
و مداوم با اندیشه مردم دارد؛ لاجرم در نقد
و وصف، و تعریف آن بی شک بیانی شیوا،

طبیعی وقاد و آتش زا، دلی مصفا عاری از همه غبارها و کدورت ها باید. ناقد چنین اثر ناگزیر باید در دفتر صوفی تصفح و استقصائی تام و تمام داشته باشد، تا چنان مقالتی با حال، جان دار، و نشأت انگیز از خامه گهرزای او بترآورد. در این جا در تأیید این نکته از دم گرم، و همت عارفانه جنید بغدادی در وصف شما و عزیزانی پاکباز در زده شما مدد می طلبم که فرمود:

علم التصوف علم لیس يعرفه
إلا اخو فطته بالفهم موصوف
ولیس يعرفه من لیس یشهده
و کیف یشهد ضوه الشمس مکفوف!؟
در گلگشتی که خوانندگان مشتاق را نرم نرمک در «کوچه باغ های دل انگیز و جان آمیز انس الثائبین» سیر دادید، و محصول استنباط و تفحص و دریافت خود را در این گلزار معرفت، به صورت دسته گل هایی زیبا و عطر آگین به هر یک سخاوتمندانه و رایگان هدیه نمودید، الحق که همگی را حیات و نشاطی تازه بخشیدید. و در این بین ها راستی چه استادانه و بدون همهمه و جنجال، گریبان پالوده و پاکیزه شیخ جام را از چنگ آلوده به اوهام مریدی عوام و خشک اندیش یعنی سدید الدین محمد غزنوی بی دین رها ساختید؟ با استناد به دلائل و شواهد متقن و مستحکم مدلل ساختید که روایات و مسطورات مظنون الاصله غزنوی یاوه پرداز در حق ژنده پیل در مقامات ساختگی، مطلقاً از اعتبار برخوردار نیست، بلکه همه و همه از مقوله خوابی است آشفته و پریشان از مزاجی علیل و بی درمان. خوانندگان مقاله از این پس به برکت و ارسی و تحقیق آن عزیز، ژنده پیل نامقی را دیگر از دیدگاه غزنوی معنوه، و از ورای عینک خراوه و تعصب او نمی نگرند،

بلکه شیخ جام واقعی را در تصویر زیبا، و روشن، و جان بخش، و دل آویز مرتسم در «آینه پژوهش» استاد سید محمد راستگر خواهند یافت، و آن تصویر کم نظیر را در صورت سندی صحیح و معتبر از سیمای راستین شیخ الاسلام احمد جام، دست به دست، و نسل به نسل به دیگر کسان منتقل می سازند؛ دست چنین تصویرگر مریزاد، و:

آفرین خدای بر پندری
که تو پرورد و مادری که تو زاد
از یادآوری های عالمانه و محبت آمیز
و نکته آموز که با حرصه و موشکافی و صرف وقت بسیار از سر دقت و دلسوزی، در باب تصحیح متن «انس» به عمل آمده بود نهایت سپاسگزارم؛ خاصه اشاره به لزوم تهیه فهرستی از همه تمثیلات گرانبهای شیخ که به خاطر اشتغال بر نکات اجتماعی و برخورد های انسانی بسیار، حوزة تفاهم وسیعی را در بر گرفته، و از لحاظ اسلوب خاص خود ساختمانی محکم و بادوام دارد. همگی یادآوری های سنجیده و به جای جنابعالی در چاپ بعدی کتاب - اگر حیاتی بود - و با تشکر مجدد از لطف شما، محض مزید استفادت خوانندگان ملحوظ و مرعی خواهد شد، بعون الله تعالی. بر سر آن بودم که این مقال را با بسط بیشتری به پایان برم؛ دریغ که تم البیاض ولم یتم المقال ...

در این جا از پیشگاه حضرت رب العالمین برای جنابعالی و همه پریندگان طریق تحقیق و پژوهش به دعا مزید توان و توفیق می طلبم؛ وعلیک السلام و علی اهل التقوی.

با احترام و امتنان هلی فاضل

سر دبیر محترم مجله وزین آینه پژوهش، سلام علیکم
شماره های ۱ - ۵ مجله را مطالعه کردم، اکنون با اختتام فرصت مراتب خوشوقتی خویش را از چاپ و نشر این مجله که با درصد بالایی خلأ موجود را در موضوع خودش پر کرده است تقدیم می دارم. امید دارم با یاری حضرت حق - جل و علا - و با پر محتوا کردن مجله و بدور نگاهداشتن آن از اغراضی که با موضوع مجله ارتباطی ندارند قدمهای ترقی و موفقیت هر چه سریعتر برداشته شود. و در ارتباط با بند ۶ نامه دلسوزانه جناب آقای محمد علی حائری خرم آبادی شماره ۵ ص ۱۲۴ باطلاع می رسانم:

۱ - در کتابخانه مدرسه نمازیه خوی که زادگاهم می باشد تعداد (۷۰۰) جلد نسخ خطی وجود دارد که حقیر فهرستواره ای در این مورد تنظیم نموده ام که با استفاده از تعطیلات تابستان سال جاری تکمیل و با عنایت ایزد منان به چاپ می رسد.

۲ - کتابخانه مدرسه مسجد جامع ارومیه که حقیر مدتی متصدی آنجا بوده ام و در افزودن به کتابهای آن تلاش زیادی کرده ام دارای نسخ خطی نمی باشد.

محمد حسن بکائی

سالها پیش انوری شاعر معروف گفت:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم
کاندر طلب راتبه هر روز بمسانی
روسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از مهتر و کهنرستانی
شاید کسانی که این شعر را شنیده اند آن را طنزی انگاشته باشند ولی آنان که به مناسبتی رابطه ای با تحقیق و علم داشته اند

درستیش را گزاهند؛ و چه بسا گروهی برین باور باشند که این سخنان وصف حال گذشته هاست که مردمان قدر دانش ندانستندی و تحقیق نخواستندی، لیکن آنان که سری به این بازار می زنند درمی یابند که امروزه نیز چنان است.

نحوست دانشجویی و تحقیق باندازه ای است که همه جا توان قدرت نمائی دارد و در هر سازمان استواری نفوذ می کند، حتی در همانهایی که برای نشر دانش و آماده سازی راه و تشریح دانش خراهان و محققان بوجود می آید، سرانجام این عامل کارآ و نامرئی وارد شده و کارشکنی خورد را می آغازد و راه را بر تحقق آرمانهای پایه گذارانش می بندد.

از این نمونه کتابخانه ها هستند که پایه گذارانسان دریافته اند کتابهای خطی جزء میراث فرهنگی و مذهبی ماست و حفظ و چاپ و تحقیق و استفاده از آنها اهمیت فراوان دارد، و اگر این کتابها در دست تنی چند باشد و به مالکیت شخصی درآید بهره گیری همگان را دست نخواهد داد، و این خود ضربه ای کارآ بر نشر فرهنگ دینی و باستانی ماست. از این رو مراکز را پایه گذاری کرده اند تا این کتابها در آنجا جمع و نگهداری شود، و همه محققان باسانی توان دسترسی و استفاده را داشته باشند.

متأسفانه همان عامل نامرئی نقش خود را ایفا نموده و نوع کتابخانه های عمومی را درین بُعد بصورت کتابخانه های شخصی درآورده است و استفاده از این مؤسسات را برای محققان همانقدر پیچیده نموده که یک کتابدار شخصی می کند.

بیشتر هیئتهای امنای این مؤسسات برین باورند که چون نسخ خطی چیزهایی ارزشمندند جهت حفظ آنها باید این نسخ را

از دسترس دورداشت. حتی از یکی از متنفذین در کتابخانه ای نقل شد در تعریف امانتداری خودشان فرموده اند «درین جا نسخ منحصر بفردی هست که ما برای حفظ ارزش آنها را برای چاپ نمی دهیم و چاپ نمی کنیم».

چقدر دور از آرمان پایه گزاران آن کتابخانه است که چنین فکری در ارکان اداری آن سازمان وارد شود و چنین کسی در رأس تصمیم گیری آن مؤسسه قرار گیرد. اولاً این آقایان دریافته اند که اگر چیزی ارزشمند است ارزشش با امکان استفاده از آن سنجیده می شود و برای نهادن چه سنگ و چه زر.

ثانیاً: هرگز در اثر چاپ و نشر کتابی ارزش بازاری نسخه نمی کاهد. گواه این سخن کتابهای بیشمار است که چاپ و منتشر شده اند ولی نسخ خطی آنها همواره بقیمت های گزافی مورد معامله قرار می گیرند.

ثالثاً: آیا نظر واقف این نسخه، و بالاتر از او هدف پایه گذار این کتابخانه چه بوده است؟! اینکه نسخی خطی درینجا جمع آید و بر ارزش ریالی آنها بیفزاید، و یا امکان دسترسی از آنها را برای نیازمندان ایجاد کند و آنها را از صورت ملک شخصی که مانعی برای استفاده همگان است بیرون بیاورد؟! و اگر می دانست روزی چنین بلایی بر سر این مؤسسه خواهد آمد طرحی دیگر می افکند.

اینگونه اندیشه ها سبب می شوند تا کارمندان و مسئولان اداری این بخشها نیز رنگ فکری اینان را بگیرند و کارشکنیهای لازم و مؤثر را در کار مراجعین بنمایند، و کمال بی علاقمی را بر وظائف مربوطه داشته باشند.

وقتی شما مراجعه ای داشته باشید بیشتر جوابهایی از این دست می شنوید: «مستول مربوطه نیست» «امکان دیدن کتاب اکنون نیست» «لوازم حکاسی و کپی نداریم و یا خراب است». «فرصت انجام این کار نیست». و جوابهای سر بالای دیگر.

خود حقیر جهت دیدن نسخه ای در یکی از کتابخانه های شهرستانی ضمن مسافرتها مکرری که بآن شهرستان داشتم به کتابخانه مربوطه مراجعه کردم و در تمام مراجعات که بیش از چهار بار و ضمن دو سال بود جواب دادند: «مستول کتب خطی در سفر است، بعدها مراجعه کنید». و البته امکان مراجعه بعدی پیدا نشده است.

جهت دیدن نسخه ای دیگر که در کتابخانه یکی از مدارس علمیه تهران است چندین سال مراجعه و پی گیری کردم تا اخیراً و پس از مراجعات بسیار مکرر ساعت آنچنان مسعودی پیش آمد که همه نحوستها را تحت الشعاع قرار داد و امکان رؤیت حاصل گشت.

یکبار جهت دیدن نسخه ای به یکی از کتابخانه های همین شهر مقدس - قم - مراجعه کردم جواب دادند نه: «دستور اکید داده شده است نسخ خطی بهیچ کس نشان داده نشود».

از آقایانی که چنین دستوری داده اند باید پرسید: اگر بناست این کتابها را کسی نبیند برای چه نگه می دارند؟! بهتر نیست آنها را به کارخانه مقواسازی تحویل دهند تا اقلأً تبدیل به مقوا شده و بکار ساختن جعبه شیرینی و آجیل بخورد، تا اگر تلخکامی کتابخوانان را چاره گر نیست شیرینی کامی شیرینی خواران را کارگر افتد؟!!

نمونه های قابل ذکر بسیار است ولی سخن بدر از می کشد. به یکی از کتابخانه

های معتبر جهت درخواست میکروفیلم از نسخه ای مراجعه کردم؛ گفتند: اول باید تعهد بدهی اگر این کتاب را چاپ کردی بیست درصد نسخ چاپی را به کتابخانه بدهی و پیشتر هم ضامن معتبری جهت اجرای تعهد معرفی می کنی. گفتم: این همه برای چیست؟ گفت: این مقرراتی است که جهت کتابهای نفیس و منحصر بفرد وضع کرده ایم. گفتم: این کتاب چندبار چاپ شده و نسخ متعددی از آن در جاهای مختلف موجود است پس منحصر بفرد نیست و نفاسی هم که می فرمائید ندارد. رئیس کتابخانه قیافه کاملاً کارشناس مآبانه بخود گرفته، فرمودند: آقا هر نسخه ای نفیس و منحصر بفرد است، چون مشخصاتی دارد که آن دیگرها ندارند. گفتم: پس چرا قید زده اند. باید می گفتند: این مقررات برای همه نسخ است. جوابی نداشتند و گفتند: ما تقصیری نداریم و مقررات را اجرا می کنیم وانگهی آلف والوف از چاپ همین کتابها استفاده می کنند.

همین ارگان مؤسسه ای جهت انتشارات براه انداخته و با تبلیغات فراوان به چاپ و انتشار کتاب پرداخته است ولی در میان ده ها عنوانی که چاپ کرده است تنها چند عنوان از این نمونه کتابها دیده می شود. و جای پرسش از همان بزرگواری که ترجمان فکر مقررات گذاران بودند باقی است که اگر چاپ این کتابها آلف والوف سود دارد چرا خود این مؤسسه تاجر مآب در طول این مدت دست بکار انتشار این همه نسخ موجود در کتابخانه خود نیست؟! و چرا دیگر ناشرینی که برای کسب درآمد بهر در و دروازه ای می زنند بسیار کم باین سری کارها می پردازند؟!

وقتی پای سخن همین بزرگان بشینید سوگواری می آغازند که چه نشسته اید میراث فرهنگی ما را غریبها تاراج کردند و دستورشته های ما را بردند و همه نسخ نفیس ما در کتابخانه های غربی است.

گفتا شیخا هر آنچه گوئی هشتم
اما تو چنانکه می نمائی هستی

شما درباره نسخی که آنها نبرده اند چه کرده اید و چه می کنید؟ اگر بردند، آنها را اغلب با بهترین وضع نگه می دارند و در اختیار نیازمندان می گذارند و با یک درخواست ساده همه گونه سرویسی به درخواست کننده می دهند و بالاتر از همه اغلب فهرست نسبتاً کاملی از کتابهای خود را منتشر می کنند! شما چه می کنید؟ آیا یک کتابخانه معتبر هست که ادعا کند فهرست کاملی از کتابهای خطی خود را منتشر کرده است و یا حتی فهرستهائی که منتشر کرده محققانه است و یا کسی می پوسد کتابهایی که در کتابخانه های مختلف غیر معروف است چه وضعی دارند؟ صدها نسخه نفیس در همین کتابخانه های غیر معروف است که نه کسی از وجود آنها اطلاع دارد و نه دست کسی به آنها می رسد. جز اینکه گاهی موریانه ها راهی یافته و شاخکی برسانند و آنچنان که شایسته می دانند از این منابع سرشار بهره گیرند.

برای حفظ و استفاده از این میراث عظیم دینی و فرهنگی خود چه برنامه هائی تنظیم کرده ایم؟ و چرا هرچه زودتر گروهی متخصص مأموریت نمی یابند تا برنامه ای جامع درین مورد تنظیم کنند و مجدانه نیز در پی اجرای آن باشند. از برای نمونه نکاتی چند ذکر می شود که لازم است مورد بررسی قرار گیرد.

۱- در هر یک از مراکز استانیها کتابخانه

مرکزی تأسیس شود تا همه نسخ موجود در کتابخانه های متفرق عمومی آن استان در آنجا جمع آید که اولاً بتوان نکات لازم جهت نگهداری را کاملاً با اجرا گذاشت و ثانیاً سرویسهای لازم را جهت مراجعان فراهم نمود.

۲- از کتابهای نفیس و کمیاب میکروفیلم و عکس متعدد تهیه شود. تا اولاً از یک نسخه بتوان در جاهای مختلف استفاده کرد و ثانیاً با ارجاع مراجعان به عکس نسخه بجای اصل آن در حفظ نسخ مراقبت بیشتری به عمل آورد. این کار در برخی کتابخانه ها تا حدی عمل شده ولی کافی نیست و باید عمومیت یابد.

۳- گروههایی را مأمور فهرست نویسی دقیق کرد تا هرچه زودتر کتب خطی موجود شناسائی شده و معرفی گردند و بهبوده در کتابخانه ها زندانی فراموش شده نشوند.

۴- برنامه ای جهت تهیه میکروفیلم از نسخ موجود در خارج از کشور تنظیم شود و این کار فوق العاده لازم که درصد بسیار کمی از آن سابقاً انجام یافته با کوشش بیشتری پی گیری شود.

۵- و لازم تر از همه بودجه لازم جهت انجام کارهای ضروری درین برنامه ها مقرر گردد و هزینه های این برنامه ها را خرج عطینا نپنداشته و بهر بهانه حق یا ناحقی از لیست بودجه ها حذف نگردد تا برنامه گردانان نیز امکان یابند اقلأ مقداری از کارهای ضروری را بمنصه اجرا درآورند.

محسن محمدی

